

مجموعه مقالاتِ دومین همایش ملی
از مدارس نوین تا دانشگاه در ایران
از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۴۱

به کوشش

رضا ماحوزی



مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های اجتماعی
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



مجموعه مقالات دومین همایش ملی
از مدارس نوین تا دانشگاه در ایران

از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۴۱

به کوشش رضا ماحوزی (دبیر علمی همایش و عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی)

ناشر: مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

ویراستار: فرهاد سلیمان نژاد

طراح جلد و صفحه آرا: علی قربی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹

شمارگان: ۴۰۰

قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

نشانی: تهران، خیابان پاسداران، خیابان شهید مؤمن نژاد (گلستان یکم)، شماره ۱۲۴. تلفن: ۲۲۷۶۷۴۹۳

پست الکترونیکی: publication@iscs.ac.ir وبسایت: www.iscs.ac.ir

کلیه آثار منتشره این مؤسسه در جهت ایجاد فضای آزاد علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید مؤسسه نیست.

همکاران اجرایی همایش: دکتر جبار رحمانی، اشرف امینی، موسی مرتضوی، علی شمس، مسعود قاسمی، احمد ملکوتی خواه، مهناز شاه علیزاده، حمید خوان پایه، میترا زرینی، مینا عظیمی و علی قربی.

فهرست

- دیباچه مؤسسه ۹
- به سان مقدمه: آموزش نوین در کشاکش ایدئولوژی‌های دهه‌های ۲۰ و ۳۰ ایران / رضا ماحوزی ۱۱
- آموزش در آینه برنامه عمرانی ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۵ / غلامرضا غفاری ۳۱
- تحلیل نهادی دانشگاه در ایران (۱۳۲۰-۱۳۴۰) / مقصود فراستخواه ۳۵
- جلال آل احمد / حسین میرزائی ۴۱
- مارکسیسم ایرانی، دانشگاه، و علوم اجتماعی در دهه ۱۳۲۰: مروری بر نقش و تأثیرات حزب توده در گسترش علوم اجتماعی چپ‌گرا در ایران / علیرضا مرادی ۴۵
- سه‌م فرقه دموکرات آذربایجان در آموزش عالی ایرانی درباره «آذربایجان اونیورسیتته» و «ملی‌دارالفنون»
- تبریز (تأسیس ۱۳۲۴ شمسی) / روزبه آقاجری ۷۷
- بحثی درباره نقش دانشکده معقول و منقول در سیاست‌های دینی عصر پهلوی دوم از ۱۳۲۱ تا ۱۳۴۶ / رضا صمیم ۸۳
- تأسیس مدارس مذهبی و ترویج آموزه‌های شرعی در مدارس به روایت استاد (۱۳۴۰-۱۳۲۰) / رحیم روح‌بخش ۹۳
- مطالعه و تفسیر تناقض‌های خود ایرانی و دانشگاه لیبرال / علیرضا قبادی و سمانه سادات سدیدپور ۱۰۹
- دانشگاهیان دهه ۳۰ در ایران آزادیخواهانی شکست‌خورده یا حقیقت‌جویانی ناکام / فیروزه اصغری ۱۱۵
- آموزش عالی و آموزش عمومی ایران در بستر تحولات جهانی (۱۳۲۰-۱۳۴۰) / سمیه اسمعیلی‌زاده ۱۲۳
- آموزش فلسفه جدید در دانشگاه ایرانی در کشاکش چهار گفتمان موازی (۱۳۲۰-۱۳۴۲) / مالک شجاعی جشوقانی ... ۱۳۹
- دکتر علی‌اکبر سیاسی، استقلال دانشگاه، و پدیده استقلال وابسته به فرد / کیوان الستی ۱۴۹
- تبار تاریخی نارسایی‌های نظام دانشگاهی رشته حقوق / مهدی خاقانی اصفهانی ۱۵۹
- سیر تحول آموزش هنر و معماری از تأسیس هنرهای زیبا تا مدارس هنر در ایران / علی رنگچیان ۱۶۹
- دانشگاه و چهار سوار آخرالزمان: تاملی بر نخستین تجربه استقلال دانشگاه در ایران / حسین مصباحیان ۱۷۵
- به سان مؤخره: گفتار-نوشتار دانشگاه ایرانی / مهدی خضریان ۱۸۹

دیباچه مؤسسه

بازخوانی تاریخ آموزش نوین در ایران در کنار بازخوانی تاریخ آموزش در دنیای قدیم ایران و جهان، و همچنین الگوهای آموزشی متعددی که در دو قرن اخیر در دنیا رواج یافته است، علاوه بر بازشناسی وضعیت کنونی ما و نسبتی که با حال و گذشته خودمان و جهان پیرامونمان دارد، به ما کمک می‌کند تا با نگاهی بازتر و جامع‌تر، نقاط قوت و ضعف‌مان را بشناسیم و برای آینده نظام آموزشی‌مان برنامه‌ریزی کنیم.

پس از برگزاری اولین همایش ملی «از مدارس نوین تا دانشگاه در ایران (از دارالفنون تا دانشگاه تهران)» در اسفندماه ۱۳۹۷ و تحلیل انگیزه‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی به خدمت‌گیری آموزش نوین در ایران معاصر و بازخوانی اندیشه‌های موافقان و مخالفان این رویداد بزرگ، در دومین همایش از این مجموعه، که به سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۲ اختصاص یافته است، بر آن هستیم تا دو دهه پرتنش و پرماجرا آموزش عمومی و عالی ایران بررسی شود تا دریابیم میراث ملی‌گرایی مدرنی که ذیل ایده مدرنیته ایرانی به شاه‌جوان و یارانش در دولت‌های متعدد - پس از شهریور ۱۳۲۰ - به ارث رسید، تحت تأثیر گفتمان‌های جهانی و تحولات منطقه‌ای و داخلی، چگونه و تحت چه عواملی تغییر کرد، و این حلقه واسط چگونه از نسل آغازین آموزش مدرن ملی‌گرایانه، به نسل دوم توسعه‌گرایانه - بعد از دهه ۴۰ - ایفای نقش کرد. امید است که مجموعه مقالات این مجموعه برای علاقه‌مندان مفید واقع شود و بایی از ابواب این حوزه، که هنوز گشوده نشده است، باز کرده باشد.

دانشگاه و چهار سوار آخرالزمان:

تاملی بر

نخستین تجربه استقلال دانشگاه در ایران

حسین مصباحیان^۱

درآمد

این مقاله درصدد است تا نخستین تجربه استقلال دانشگاه در ایران را در پیوند با دوره ای تاریخی که ایده استقلال در آن طرح و اجرا شد از یک سو و تلقی فلسفی از مفهوم استقلال دانشگاه از سوی دیگر مورد تامل قرار دهد. در چنین جهتی نخست بحثی ارائه می شود کوتاه از استعاره چهار سوار آخرالزمان، به کارگیری آن در توصیف دوره تاریخی مذکور و ربط آن با ایده یا بهتر گفته شود مساله دانشگاه. بر پایه چنین بحثی، قسمت دوم مقاله به اشاراتی اختصاص می یابد ناظر بر لحظات کلیدی رویدادهای شهریور ۲۰ تا بهمن ۴۱ تا زمینه های لازم برای ورود به قسمت سوم مقاله یعنی تامل بر ابعاد یک واقعه مشخص یعنی استقلال دانشگاه در دی ماه ۱۳۲۱ به همت دکتر علی اکبر سیاسی فراهم شود. آخرین و چهارمین قسمت مقاله به توصیفی کوتاه از تلقی فلسفی از استقلال دانشگاه بر پایه اراء دو فیلسوف برجسته قرن بیستم یعنی یاسپرس و گادامر اختصاص یافته است و هدف آن این است که استقلال دانشگاه را در چشم اندازی وسیع تر قرار دهد، به تعمیق و تدقیق این مفهوم یاری رساند و خطوطی راهنما برای پیگیری استقلالی راستین ترسیم نماید.

۱. عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران

دانشگاه و چهار سوار آخرالزمان

همچنانکه می دانیم مکاشفات یا مشاهدات یوحنا، آخرین کتاب از عهد جدید انجیل است. باز همچنانکه از نام این مکاشفات پیدا است، آن را یوحنا یا اوان جلیست (یکی از حواریون حضرت عیسی) از مسیح روایت کرده است. این کتاب آخرین بخش کتاب مقدس و از نظر تفسیر، دشوارترین قسمت آن است. از نظر این کتاب، «تاریخ بشر نزاع پیوسته ای است بین قوم خدا از یک سو و نیروهای شرور جهان از سوی دیگر و اینکه قوم خدا برای تحمل مشکلات و گرفتاریها آماده است و نباید نومید شود؛ زیرا سرانجام بر نیروهای شرور پیروز خواهد شد.» (توماس، ۱۳۷۷: ۵۸) در این مکاشفات نشانه های ظهور آخرالزمان در قالب تاخت و تاز چهار سوار کار بر سرنوشت انسان به تصویر کشیده شده است. سوارکاری که بر اسب سفید نشسته است و می تازد، بیماری ها را شیوع می دهد.^۱ سوارکاری که با اسب سرخ می تازد، جنگ های خانمانسوز را ترویج می کند: «پس اسب دیگری بیرون آمد که رنگش سرخ آتشین بود. به سوار آن اختیار داده شد که صلح را از زمین بردارد تا مردم به کشتار یکدیگر پردازند. شمشیری بزرگ نیز به او داده شد.» (مکاشفه ۴:۶) این سوار مظهر جنگ است. او نه فقط از یک قوم بلکه از تمام زمین صلح را برمی دارد. سواری که بر اسب سیاه نشسته است و بی مهابا می تازد، مروج بیرحم قحطی و بدبختی است: «نگاه کردم و اسبی سیاه دیدم و سوار آن ترازویی در دست داشت. آنگاه از میان آن چهار موجود زنده چیزی شبیه صدایی شنیدم که گفت: «یک پیمانہ گندم، به یک دینار و سه پیمانہ جو، به یک دینار. همچنین به روغن زیتون و شراب آسیمی مرسان.» (مکاشفه ۶:۵، ۶) این سوار مظهر قحطی است و پیمانہ و دینار و گندم و جو همه استعاره هایی برای ترسیم وضعیت قحطی زدگی. سوارکاری که با اسب رنگ پریده می تازد، مرگ، نیستی، و پایان انسان را پیش چشمش قرار می دهد: «نگاه کردم و اسبی رنگ پریده دیدم که سوارش مرگ نام داشت و گور.» (مکاشفه ۶:۸) این سوار چهارم بدین ترتیب مظهر مرگی است که مسبب آن بیماری های همه گیر و امراض دیگر است.

۱. نکته ای که باید مورد تاکید قرار گیرد این است که در مورد مکاشفات به طور کلی و چهار سوار آخرالزمان به طور مشخص تفاسیر متعدد و گاه متناقضی وجود دارد. در یک تفسیر به طور مثال اسب سفید نماد فتح و پیروزی بر شرهای زمانه دانسته شده است و به تبع آن در جهت کمک به انسان تلقی شده است و در برخی منابع مظهر قحطی و گناه جنگ و در هر دو حال واجد شخصیتی شیطانی. دغدغه این نوشته اما به هیچ روی تحقیق و تفسیر سوارکاران آخرالزمان در مکاشفات یوحنا نیست. برای چنان دغدغه ای باید سراغ منبع کاوی این حوزه رفت. هدف منحصر استفاده از استعاره آن است و از اینرو منحصر همین بعد آن باید مورد توجه قرار گیرد.

در فیلمی مستند هم استعاره چهار سوارکار برای توصیف وضع جهانی که در آن به سر می بریم، به زیبایی به کار گرفته شده است. مستند چهار سوارکار (four-horsmen) که توسط فیلم ساز بریتانیایی، راس آشکرافت در سال ۲۰۱۲ ساخته شده است، و در ۱۰۰ دقیقه تنظیم شده است، تلاش کرده است چهار سوار کار شوم معاصر را به تصویر کشد. این فیلم به دلیل اهمیت موضوع تا آن حد مورد توجه قرار گرفت که علاوه بر دریافت جایزه‌ی عدالت جهانی آکسفام، بیست عنوان و جایزه بین المللی دیگر از کشورهایمانند سوئد، کانادا، انگلیس، بلژیک، نیوزیلند، ایتالیا، روسیه، شیلی، ایرلند، آفریقای جنوبی، آلمان و ایران را نیز از آن خود کرد. این مستند در پنج قلمرو به توصیف نظام سیاسی - اقتصادی بین الملل می پردازد و آن را در پنج پرده امپراطوری‌ها، بانک‌داری، تروریسم، منابع طبیعی و پیشرفت به تصویر می کشد. در شروع هر چهار پرده اول مستند، انسانی به نمایش در می آید با سری از اسب و همزمان شیبه اسب هم به گوش می رسد. مثلاً در پرده سوم که به تروریسم اختصاص دارد، مستند می خواهد نشان دهد که سیاست سازان جهانی دروغ می گویند که به دلیل تعهدات انسانی و اخلاقی به ملل تحت ستم مثلاً عراق و افغانستان بوده است که در آنجاها جنگ راه انداخته اند. مستند در این پرده تلاش می کند تا از طریق انعکاس بریده‌هایی از گفتگو با روشنفکران، به افشای این دروغ بپردازد و از طریق نشان دادن منافع صنایع اسلحه‌سازی و تجهیزات جنگی ادعای خود را مستدل سازد. یا مثلاً استدلالی که در فراز چهارم مستند و در پرده منابع طبیعی مطرح می‌شود، هشدار است بر پایان پذیری منابع طبیعی و این نکته که رفاه بیشتر می تواند در بردارنده پایان یافتن منابع طبیعی هم باشد و به تبع آن فقر و بدبختی را در پی داشته باشد. این قسمت از مستند برای کسی که پژوهشگر فلسفه است، پژوهاکی از مقاله پرسش از تکنولوژی هایدگر را در خود دارد. مقاله ای که در آن هایدگر تکنولوژی جدید را همراه با نوعی تعرض می داند، تعرضی که طبیعت را در مقابل این اجبار قرار می دهد که تأمین کننده انرژی باشد. تا آن اندازه که گویی طبیعت منبع لایزال است. (Heidegger, 1993)

در آخرین پرده یعنی پرده پیشرفت، انسانی به تصویر کشیده می‌شود که دیگر سر اسب ندارد و صدای شیبه هم شنیده نمی‌شود. این پرده در صدد است تا به مخاطب بگوید که لازمه غلبه بر چهار سوار سرنوشت و عبور از یحراهای در هم تنیده و تو در تو، و دستیابی به پیشرفتی به راستی انسانی، به کار گرفتن اراده ای صحیح برای تغییر اوضاع است. این استعاره کلی که ناظر بر پایان یافتن کل جهان است و این پیام را در خود دارد که دنیا به زودی به پایان می رسد، به نحو شگفت انگیزی در مورد اجزاء زندگی انسانی هم به کار

گرفته شده است و گفته شده است که همچنانکه دنیا با شیوع بیماری ها، جنگ های خانمانسوز، قحطی و گرسنگی و در نهایت مرگ و نیستی به پایان می رسد، پدیده ای ماندگار دواج هم به طور مثال چهار سوارکار آخرالزمانی دارد. اسب سفید ازدواج انتقاد بی ملاحظه همراه با تخریب است (Criticism)، اسب سرخ آن تحقیر آمیخته به توهین و تمسخر است (Contempt) اسب سیاهش جبهه گیری سخت و متصلب است (Defensiveness) و در نهایت مرگش و اسب رنگ پریده اش سکوت است (Stonewalling) و تمام. (Gottman, 1995)

در توصیف وضع دانشگاه هم استعاره چهار سوار کار آخرالزمان به کار گرفته شده است. پلیکان در کتاب ایده دانشگاه: بررسی دوباره^۱ بحث می کند که دانشگاه نیز محل تاخت و تاز این چهار اسب سوار بوده است و به زحمت توانسته است خود را نجات دهد. این چهار سوار عبارتند از جنگ، خشکسالی (قحطی)، بیماری و مرگ. چهار سوارکاری که هیولاهای وحشی زمین (wild beasts of the earth) نامیده شده اند. پلیکان بحث می کند که دانش و فضیلت این همان نیستند و غلبه بر جهل یا غفلت توسط دانش (معرفت)، کافی نیست تا معرفت بتواند با چالش های اخلاقی آینده مقابله کند. اینکه آدمی با سواد باشد یا بی سواد، برای این چهار اسب سوار علی السویه است. سطح سواد تعیین کننده نوع قربانی نیست. با اینهمه پلیکان بحث می کند که اگر قرار بود سوار کار پنجمی (Pelikan, 1992:21) درکار باشد، آن سوار می توانست جهل باشد. پلیکان ادامه می دهد که احتمالاً به راحتی می توان تخمین زد و ادعا کرد که دانشگاه بیش از هر سوار دیگری سراغ سوارکار بیماری رفته است و به مقابله با آن برخاسته است. اصلاحات اساسی در زمینه آموزش پزشکی نه تنها در ایالات متحده و کانادا بلکه در بسیاری از کشورهای جهان از سطح دانشگاهها فراتر رفته است و مراکز درمانی و بیمارستانها را نیز دربر گرفته است و این مراکز را درگیر مقابله با بیماری کرده است. (پلیکان 1992:19) گرچه بیماری به عنوان بلایی خانمانسوز همواره یکی از بزرگترین مصیبت های بشر بوده است و بایسته همان است که دانشگاه عمیقاً و وسیعاً به آن پردازد، ولی مطابق همان منطق دانشگاه باید به اندازه کافی به سایر سوارکاران جنگ و قحطی و مرگ، در حد و اندازه های خود این مصایب، نیز پردازد. نحوه مواجهه دانشگاه با چهار سوارکار مورد بحث، یادآور نزاع دانشکده ها هم هست، در حالیکه دانشکده فرادست طب توفیقاتی در ایستادگی مقابل سوارکار بیماری داشته است، معلوم نیست سایر دانشکده های دانشگاه توانسته باشند در مقابل سایر سوارکاران بایستند. دانشکده های علوم

1. Pelikan, J. (1992). *The idea of the university: A reexamination*. Yale University Press.

انسانی دانشگاه امروزه در جهانی نفس می کشند که به تعبیر دریدا ده بلای خانمان سوز آن را در هم فشرده است. این ده بلا عبارتند از: بیکاری، طرد یا محروم سازی بی خانمان ها (Homeless)، تبعیدی ها و مهاجران از سیاست، جنگ های اقتصاد جهانی، تناقض در نظریه و واقعیت بازار آزاد، تشدید بدهی (وام) خارجی و گرسنگی و تهیدستی منتج از آن، سلطه صنعت نظامی بر تحقیق، اقتصادی شدن و اجتماعی شدن نیروی کار، گسترش تسلیحات هسته ای، جنگ های درون قومی (Interethnic) و رشد مافیای و کارتل های مواد مخدر. (Derrida, 1993:100-104) پرداختن به بخش مهمی از این بلایا که خود مصادیقی از سوارکاران آخرالزمان هستند، باید در شمار وظایف ذاتی دانشگاهها به ویژه دانشکده های علوم انسانی به حساب آید. با در نظر داشتن چنین مقدماتی از تاخت و تاز سوارکاران، به اختصار سراغ رئوس برخی از وقایع دو دهه فصلی از تاریخ ایران می رویم تا یکی از آن وقایع یعنی استقلال دانشگاه در سال ۱۳۲۱ را مورد تامل قرار دهیم. شناسایی رابطه و نسبت استقلال دانشگاه با وقایع عینی از یک سو و نسبت آن با فهم فلسفی از استقلال دانشگاه دغدغه های اصلی قسمت های بعدی مقاله هستند.

نگاهی کلی به رئوس برخی از اتفاقات شهریور ۲۰ تا بهمن ۱۳۴۱

از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۴۱ وقایع زیادی را می توان فهرست کرد که نشانه های حضور چهار سوارکار آخرالزمانی در آنها مشهود باشند. در دو دهه مورد بحث، هم کمابیش می توان سوارکار بیماری را دید، هم اسب سرخ جنگ را، هم اسب سیاه قحطی و بدبختی را و نهایتاً هم اسب رنگ پریده مرگ را. می دانیم که در پی استعفا یا سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ سئیزه ها و کشمکش های قومی و زبانی رواج می یابد. عشایر در جنوب شورش می کنند. کشور توسط متفقین اشغال می شود. امنیت ملی به خطر می افتد و محمد علی فروغی احتمالاً هم برای حفظ سلطنت و هم برای حفظ تمامیت ارضی با متفقین پیمان می بندد. گاه گفته شده است که تقریباً همه ۱۵ میلیون جمعیت ایران آن روز دچار مشکلات عدیده معیشتی بودند. منازعات طبقاتی هم ظاهراً در اوج است. از بین ۳۶ مجله و روزنامه ای که به طور مرتب در چهار سال پس از کناره گیری رضا شاه در تهران چاپ می شود (نشریاتی مانند جبهه، امید، مرد امروز، کوشش، رعدامروز، دارا، میهن، شمع، پرچم، قیام ایران، رهبر، اطلاعات) موضوع وضعیت طبقات و کشمکش های آنها تبدیل به موضوع اصلی می شود. (عاقلی، ۱۳۸۷) این فهرست را می توان ادامه داد و وقایع هر سوارکاری را در رکاب آن قرار داد

و صورت بندی مفهومی کرد. نگارنده این سطور تردید ندارد که به راحتی می توان حتی فقط با مراجعه به یک منبع شناخته شده تاریخی این دوره یعنی روز شمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی به کوشش باقر عاقلی پیکر بندی مورد بحث این نوشته را مستند به وقایع کرد. کاری که از عهده این نوشته خارج است.

آنچه اما در متن و بطن وقایع دردناک و تراژیک دو دهه مورد بحث باید مورد توجه قرار گیرد، گشایشی است کوتاه مدت که در فضای سیاسی کشور ایجاد می شود. گرچه گشایش مذکور طولی نمی انجامد و فضا دوباره بسته می شود و از همین رو است که گفته شده است دهه ۱۳۲۰ هم دهه استبداد است و هم دهه آزادی، ولی با اینهمه در طی همین مدت کوتاه گشودگی اتفاقات خجسته ای رخ می دهد که از نظر این نوشته می توانند زمینه هایی تلقی شوند عینی که در بستر آن استقلال دانشگاه توانست طرح شود و به نحو سلبی هم که شده است گام هایی در جهت تحقق آن برداشته شود. از جمله این اتفاقات خوب، تشکیل احزاب و تاسیس روزنامه های پر شمار است. به طور مثال فقط در فاصله سه سال بیش از شش حزب تاسیس می شود. حزب توده در مهر ۱۳۲۰ تاسیس می شود. دقیقاً در همین مهر ۱۳۲۰، حزب ایران نیز توسط مهدی بازرگان و همراهانش بنیان گذاشته می شود. دو ماه بعد در حزب آذرماه ۱۳۲۰ حزب عدالت تاسیس می شود. کمتر از یک سال بعد در ۱۳۲۱ حزب همرهان سوسیالیست تشکیل می شود. این حزب را مصطفی فاتح عضو عالی رتبه شرکت نفت جنوب، با پول انگلیس به وجود می آورد. اصطلاح توده ای - نفتی از همین جا زاده می شود. کمی بعد در سال ۱۳۲۲ نهضت خدایپرستان سوسیالیست به رهبری محمد نخشب تاسیس می شود و هدف خود را دفاع از خردگرایی، تجدد و سوسیالیسم اعلام می کند. یک سال پس از آن در ۱۳۲۳ حزب اراده ملی که مخالف سرسخت حزب توده هم به شمار می رفت و پایه گذارش سید ضیاء الدین طباطبایی بود، تاسیس می شود. (طیرانی، ۱۳۷۶)

گشایش نسبی و کوتاه مدت وضع سیاسی، فقط به تاسیس احزاب و انتشار نشریات نیست که یاری می رساند، بلکه به گسترش فعالیت های محافل دانشگاهی نیز منجر می شود. به طور مثال عده ای از دانشجویان مذهبی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران که در جلسات تفسیر قرآن آیت الله طالقانی در کانون اسلام شرکت می کردند، در سال ۱۳۲۱ انجمن اسلامی دانشجویان را تشکیل دادند. (بازرگان، ۱۳۵۰: ۷۹) این انجمن برای پیشبرد اهداف خود برنامه هایی داشت که یکی از آنها انتشار مجلاتی فکری - فرهنگی همچون ایمان، فروغ علم، گنج شایگان، حکمت، و پیکار اندیشه بود. تقریباً در همین مقطع زمانی و در سال ۱۳۲۱ بود که فعالیت

دانشکده الهیات و معارف اسلامی هم از سرگرفته شد. این دانشکده که در سال ۱۳۱۳ در محل مدرسه عالی سپهسالار با نام دانشکده علوم معقول و منقول با سه رشته ادبیات عرب، علوم معقول و علوم منقول افتتاح شده بود، پس از پنج سال فعالیت در سال ۱۳۱۸ تعطیل شده بود. فعالیت دوباره دانشکده مذکور در سال ۱۳۲۱ در محل فرهنگستان با دو رشته علوم معقول، توسعه تدریجی آن و افزوده شدن دو رشته زبان عربی و فرهنگ اسلامی را شاید بتوان بی ارتباط با فضای گشوده شده سالهای آغازین پس از شهریور بیست دانست. سالهایی که امکان طرح و تایید استقلال دانشگاه هم پدید می‌آید.

تاملی بر نخستین تجربه استقلال دانشگاه در دی ۱۳۲۱ / تجربه علی اکبر سیاسی

شناخته شده است که دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ به پیشنهاد علی اصغر حکمت و با همکاری چهره های تاثیرگذاری مانند محمدعلی فروغی، غلامحسین رهنما، عیسی صدیق و علی اکبر سیاسی و تصویب رضاشاه تاسیس می شود و در ۲۱ دی ماه ۱۳۲۱ با پیشنهاد و پی گیریهای علی اکبر سیاسی در کابینه قوام که سیاسی وزارت فرهنگ آن را بر عهده داشت، استقلال آن به رسمیت شناخته می شود و حدود یک ماه بعد در ۱۵ بهمن ۱۳۲۱ و در گرامی داشت سالگرد تاسیس دانشگاه تهران، در مراسمی که محمدرضا شاه پهلوی نیز حضور داشت، رسماً اعلام می شود.

نقش فردی علی اکبر سیاسی در استقلال دانشگاه تهران، نقشی یکه و یگانه است. قبل از استقلال دانشگاه نیز سیاسی اقداماتی در جهت تقویت نظام آموزشی کشور انجام داده بود. در زمانی که اولین سمت دولتی را با عنوان ریاست اداره ی تعلیمات عالیه وزارت فرهنگ پذیرفت، خدمات مهمی انجام داد. تهیه ی پیش نویس لایحه ی تربیت معلم و تاسیس دانشسراهای مقدماتی از نتایج اقدامات این دوره فعالیت های سیاسی است. بعد از این سمت، دکتر سیاسی در سال ۱۳۲۱ به وزارت فرهنگ رسید و بی درنگ لایحه ی «تعلیمات ابتدایی عمومی مجانی» را تهیه کرد.» (بورقانی، ۱۳۸۶، ۲۹۲)

درست در همین زمان است که سیاسی پیشنهاد می کند گزینش رئیس دانشگاه تهران از سوی شورای دانشگاه انجام شود و بر پایه قانون، روسای دانشکده‌ها از میان استادان و با رای آنان برگزیده شوند و رئیس دانشگاه نیز از میان روسای دانشکده‌ها به رای شورای دانشگاه و فرمان پادشاه شود. شاه در روز ۱۲ دی ۱۳۲۱ طی فرمانی رسماً با این پیشنهاد موافقت کرد. در این زمان با آنکه دکترعلی اکبر سیاسی وزیر فرهنگ بود، دوباره به ریاست دانشگاه تهران از

سوی شورای دانشگاه تهران برگزیده شد. سیاسی از تاریخ ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۱ پُست رئیس برگزیده دانشگاه تهران را برای ۵ سال پذیرفت. چارت سازمانی دانشگاه از تاریخ ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۱ با استقلال امور اداری دانشگاه تهران از وزارت فرهنگ دگرگون شد و به شکل زیر در آمد: رئیس دانشگاه / معاون دانشگاه / روسای دانشکده‌ها / معاونان دانشکده‌ها / شورای دانشگاه / شورای دانشکده‌ها / دبیرخانه دانشگاه / اداره انتشارات برای نوشتن و چاپ و برگردان کتاب های علمی به پاریس .

استقلال دانشگاه اما معترضانی هم در ساختار قدرت داشت. معترضانی که به مرور همان استقلال نسبی اولیه را هم از کار انداختند. در نشریه یغما سال ۱۳۲۷ آمده است که «در جلسه ی روز پنجم اردیبهشت هنگامیکه آقای دکتر سیاسی وزیر فرهنگ و رئیس دانشگاه در مجلس شوری از وجوب استقلال فکری دانشگاه سخن می راند و بیان می کرد که دانشگاه نه تنها لازم است از نفوذ اجباری دولت ها و افراد برکنار ماند بلکه در امور مذهبی هم باید محصلین اجتهاد و استقلال فکر داشته باشند؛ دو تن از وکیلان سخت اعتراض و هیاهو کردند و جلسه را بر هم زدند.» (یغما، ۱۳۲۷: ۹۱) در ماجرای دیگر، براساس یادداشت های روزانه دکتر سیاسی روز شنبه ۷ فروردین ۱۳۲۷، در جریان سلام نوروزی وزرا، محمدرضا پهلوی خواستار اخراج اساتید توده ای از دانشگاه می شود اما دکتر سیاسی ضمن آنکه متذکر می گردد این افراد در دانشگاه، بیطرف هستند و مرام خود را تبلیغ نمی کنند مخالفت ضمنی خود را با این درخواست عیان می سازد و متذکر می شود هر اقدامی باید زیر نظر شورای دانشگاه باشد. (بورقانی، ۱۳۸۶، ۲۸۹)

علاوه بر موانع عینی و بیرونی که استقلال نسبی دانشگاه را به مرور دچار مشکلات جدی کرد و در نهایت اثری از آن باقی نماند، درکی که از مفهوم استقلال در ذهن سیاسی و مدافعان استقلال نقش بسته بود، بیشتر درکی سلبی و ناظر بر عدم دخالت قدرت در ساز و کار اداره دانشگاه بود. یارشاطر به طور مثال نقل می کند که استقلال دانشگاه به این معنی بود که از «حوزه ی تصرف وزارت فرهنگ» خارج شود و اداره ی آن به استادان آن واگذار شود. هیات آموزشی دانشگاه به روایت یارشاطر «اعتقاد راسخ داشتند که دانشگاه نه تنها می تواند مدیر و راهبردار خود باشد و کارها را با شور و تبادیل نظر بگذرانند، بلکه باید چنین کند.» (یارشاطر، ۱۳۶۷، ۴۲) هدف این بود که دانشگاه «از دخالت سیاست های وقت و فشار نمایندگان مجلس و هیات دولت و تصمیمات فردی وزیر فرهنگ برکنار بماند.» گو اینکه چهار سال بعد، «یعنی در ۱۵ بهمن ۱۳۲۵ در کابینه ی بعدی قوام استقلال مادی دانشگاه نیز

تامین گردید.)» (همان) خود سیاسی در مقاله ای در سال ۱۳۳۸، با عنوان آزادی فرهنگ و بیان حقیقت که در مجله دانشکده ادبیات منتشر می کند، تلقی خود از مفهوم استقلال و آزادی دانشگاهی را اینگونه توضیح می دهد:

آنچه من از آزادی فرهنگ و بیان حقیقت میفهمم در درجه ی اول این است که افراد آدمی به هر کشور و جامعه ای که تعلق دارند و از هر طبقه ای که هستند بتوانند از یک سوی آداب و رسوم و شعائر و سنن قومی و ملی خود را حفظ کنند و از سوی دیگر، در هر رشته ای که می خواهند و ذوق و استعداد آن را دارند آزادانه به تحصیل و تحقیق پردازند و هیچ قید و شرطی سد راه و مانع کار آنان نباشد. در مرحله ی دوم آزادی فرهنگ و بیان حقیقت، برای من این معنی را دارد که دانشمندان بتوانند نتیجه ی مطالعات و تحقیقات خود را در هر رشته و در هر موضوعی که باشد آزادانه عرضه بدارند، یعنی بگویند یا روی کاغذ بیاورند و منتشر کنند. به عبارت دیگر آزادی فرهنگ در صورتی در جامعه تحقق می یابد و مصداق پیدا می کند که هیچ گونه ملاحظات سیاسی و مذهبی و مسلکی و هیچ عامل دیگر نتواند مانع رعایت شعائر و سنن ملی باشد و یا سد راه مطالعه و تحقیق واقع شود، یا مطالعه و تحقیق را از طریق معقول و معمول علمی منحرف سازد، و نیز نتواند از عرضه داشتن حقایق و بیان آنها جلوگیری کند. (سیاسی، ۱۳۳۸، ۱-۲)

سه نکته از نخستین تجربه استقلال دانشگاه می توان استخراج کرد و روی آنها تامل نمود. نخست اینکه استقلال دانشگاه در ذهن مدافعان آن و به ویژه چهره اصلی استقلال یعنی علی اکبر سیاسی وجهی سلبی داشته است و به معنای عدم دخالت قدرت در تصمیم گیریهای داخلی دانشگاه بوده است، گو اینکه حتی همین تلقی از استقلال هم معلوم نیست که توسط مدافعان آن و به ویژه خود سیاسی در همه مقاطع مورد دفاع قرار گرفته باشد. دوم اینکه هیچ سندی در دست نیست که نشان دهد دانشگاهی که قرار است از دولت مستقل باشد، توجه ای به مسائل دوران یا آنچه در این نوشته سوارکاران آخرالزمان نامیده شده است، نشان داده باشد. سوم و شاید مهمتر از همه اینکه سندی در دست نیست که نشان دهد مدافعان استقلال دانشگاه درکی از پیچیدگی های استقلال دانشگاه و نوعی درهم تیدگی اجباری استقلال از دولت و وابستگی به آن در ذهن داشته اند و اصولاً وارد مباحث نظری پیرامون این حوزه شده باشند و بر پایه آن ماموریت دانشگاهی که قرار بوده است مستقل باشد را تعریف و تبیین کنند. نکته ای که اهمیت آن در قسمت بعدی به کوتاهی مورد بحث قرار می گیرد.

نگاهی کوتاه به مواجهه فلسفی با مفهوم استقلال دانشگاه

کارل یاسپرس درست و دقیق می گوید که دانشگاه دولتی در درون دولت است و چون چنین است دارای وضع دوگانه ای است. هم نیازمند حمایت دولت است و هم گریزان از کنترل آن.

از اینرو رابطه دولت و دانشگاه همواره بحرانی است. دانشگاه نابرخوردار از حمایت دولت همواره در معرض نابودی است و دانشگاه زیر سلطه دولت نیز در معرض سقوط است. اگر دولت به تحقق ایده دانشگاه (جستجوی حقیقت) کمک کند، تعارض عقلانی دولت و دانشگاه به جای نابودی ضعیف (دانشگاه) توسط قوی (دولت)، نوعی همکاری خواهد بود. اگر دولت به تحقق آرمانهای دانشگاه کمک نکند، دانشگاه چاره ای ندارد که آرمان و ایده اش را پنهان دارد و در نهان منتظر سقوط نظام سیاسی فعلی باشد. دولت باید ناظر بر استقلال دانشگاه باشد. دانشگاه نیز نه تنها این نظارت را مادام که با جستجوی حقیقت در تعارض نباشد بر می تابد، بلکه آن را ارج می نهد. دولت بدین ترتیب باید دانشگاه را از حق تحقیق و آموزش بدون اینکه تحت کنترل حزبی سیاسی یا تحت فشار ایدئولوژی های سیاسی و فلسفی و یا دینی باشد، مطمئن سازد. آزادی دانشگاه همچون آزادی دینی است. همانگونه که دولت در آزادی دینی دخالت نمی کند بلکه از آن مراقبت و محافظت می کند، با آزادی دانشگاه نیز باید چنین کند (Jaspers, 1959)

گادامر نیز همین مضامین را به همراه تاکید بر ضرورت توجه به در هم تیدگی مفهوم استقلال با زمین واقعیت مورد توجه قرار می دهد. او در سخنرانی ای که به مناسبت ششصدمین سال تأسیس دانشگاه هایدلبرگ با عنوان «ایده دانشگاه: دیروز، امروز، فردا» ایراد می کند، تصور استقلال دانشگاه از هستی انضمامی را توهم محض می داند. همچنانکه تصور آزادی دانشگاه از واقعیت انضمامی را نیز چنین می داند. او تاکید می کند که ما امروزه وظیفه داریم که تعریف جدیدی از آزادی آکادمیک ارائه کنیم. ما امروز در يك جهان صنعتی، در يك وضعیت بوروکراتیک مدرن، در يك سیستم کاملاً آرگانیزه شده نظام اجتماعی، زندگی می کنیم و به همه آنها نیز وابسته هستیم. آزادی آکادمیک ما بنابراین محدود به این محدودیت ها است. امروزه باید تحقیق و تدریس و ایده دانشگاه در متن وابستگی آن به زندگی عملی فهمیده شود. تنها در این صورت است که می توان به سر زدن ایده "معاصری" از دانشگاه امیدوار بود. بنابراین نوعی تنش بین معرفت و نیاز به معرفت، از يك سو و واقعیت و عمل از سویی دیگر وجود دارد. دانشگاه از اینرو باید بتواند بین ایده همبولتی دانشگاه به مثابه مرکزی برای جستجوی حقیقت و ایده معاصر دانشگاه به مثابه مرکزی برای تربیت متخصص، تعادل برقرار کند. (Gadamer, 1992:120-22)

گادامر از قول افلاطون نقل می کند که "شهری را که در آن ایده شهر کاملاً از دست رفته و دیگر اصلاً قابل تشخیص نباشد نمی توان حتی تصور کرد." (Gadamer, 1992:122): و نتیجه

می‌گیرد که دانشگاهی که در آن ایده دانشگاه از دست رفته باشد را هم نمی‌توان تصور کرد. او علاوه بر آن از ضرورت ارائه تعریف جدیدی از استقلال و آزادی آکادمیک در جهان مدرن صنعتی سخن می‌گوید و پرسش درست این حوزه را اینگونه صورت بندی می‌کند که "چگونه می‌توان یک فضای آزاد یافت که بتوان در آن امکان‌های خویش را محقق ساخت؟" (Gadamer, 1992: 127) پرداختن به این پرسش را گادامر بی اندازه دشوار می‌داند چرا که "جامعه به ما می‌آموزد که اشکال سایه گون و گذرا بر روی دیوار غار را دوست داشته باشیم." (همان) نتیجه‌ای که گادامر از کل مباحث خود می‌گیرد، سخت آموزنده است: "ما نباید متوهم باشیم. سیستم‌های آموزاندن و آموختن بروکراتیک بر اوضاع تسلط دارند، اما با این حال وظیفه هر کسی است که فضای آزاد خویش را پیدا کند.... در پژوهش این کار به معنای یافتن پرسش است. پرسش اصیل." (Gadamer, 1992: 130)

ملاحظات پایانی

ملاحظه پایانی این نوشته را باید با بازگشت به نکته پایانی قسمت قبل شروع کرد و آن اینکه پرسش اصیل در حوزه استقلال دانشگاه و شرایط امکان تاسیس راستین آن چیست؟ از تاریخ نهاد دانشگاه و الگوی هاله‌ای آن آموخته‌ایم که دولت، همانگونه که یاسپرس بحث می‌کند، نقشی مستقیم در جهت دهی به دانشگاه و نظام آموزشی دارد. دولت باز همانگونه که فیلسوفان متعددی بحث کرده‌اند، دنبال تربیت وزیر وکیل و طبیب و... است و شاید چاره‌ای هم نداشته باشد. دانشگاه اگر بخواهد کارگزار دولت برای تامین چنان نیازهایی باشد، عملاً وابسته به دولت است و سخن گفتن از استقلال دانشگاه در این چهارچوب معنایی ندارد. بنابر این ضرورت دارد که دانشگاه خود تصمیم بگیرد که چه نوع نظامی از آموزش را طراحی کند تا بتواند در مقابل سوارکاران آخرالزمانی ایستادگی کند. به ویژه اینکه گاه دولت هم به اردوی سوارکاران مذکور می‌پیوندد. دولت اگر قرار باشد مخل استقلال دانشگاه نباشد، باید نقش خود را به یک مقام نظارتی صرف کاهش دهد. دولت نمی‌تواند در ایده پردازی‌های دانشگاه، ماموریت‌هایی که دانشگاه برای خود تعریف می‌کند و حتی روش‌هایی که دانشگاه برای دستیابی به اهداف خود تعریف می‌کند، دخالت کند. دولت تنها زمانی می‌تواند دخالت کند که استقلال دانشگاه توسط عواملی که خارج از کنترل دانشگاه است، به خطر افتاده باشد. دولت باید بداند که استاد دانشگاه به تعبیر دقیق یاسپرس اساساً کارمند دولت نیست. کارمند صرفاً تصمیمات سیاسی مراجع بالاتر را به اجرا می‌گذارد. کارمند به اطاعت

کردن متعهد است. این کارمندحتی اگر قاضی هم باشد همچنان متعهد است که قوانین موجود را به کار گیرد. فضیلت او اجرای دستورالعمل هاست. استاد دانشگاه اما نه بر اساس دستورالعمل های تعیین شده که برپایه پژوهش های بنیادین پیش می رود و برای او اهمیت ندارد که آن پژوهش ها به اثبات و تایید قوانین دولتی می انجامد یا به انکار و ابطال آنها. بیش از دو قرن پیش همبولت گفته بود که استاد دانشگاه باید مجهز به دو فضیلت تنهایی و آزادی باشد. تنهایی برای اینکه بتواند همچون ورزکاری ماهر متون را بکاود و آزادی برای اینکه بتواند بی هیچ هراسی از مراجع قدرت یافته های خود را علنا منتشر سازد. در چنین جهتی آنچه بیش از همه ضرورت دارد این است که خود استاد خود را به مثابه یک محقق و آموزگار در نظر آورد نه به عنوان عضوی از یک موسسه یا یک کارمند دولت. اگر این خطوط راهنما پذیرفته شود، باید گفت که هم نخستین تجربه استقلال دانشگاه در ایران با مفهوم بنیادین استقلال دانشگاه فاصله زیادی دارد و هم اکنون پس از هشت دهه از آن تجربه، هنوز حتی با مراحل اولیه استقلال دانشگاه فاصل زیاد است. مهمترین مانع استقلال دانشگاه در ایران دولت است. دولتی که از آن انتظار می رود دانشگاه را همچون دولتی در درون خود بپذیرد و از آن محافظت کند.

منابع

- بازرگان، مهدی. (۱۳۷۵). شصت سال خدمت و مقاومت: خاطرات مهندس مهدی بازرگان در گفتگو با سرهنگ غلامرضا نجاتی. (ج ۱). تهران: رسا.
- بورقانی، احمد. (۱۳۸۶) «نگاه پرآوازه ترین رئیس دانشگاه تهران به گذشته»، مجله بخارا، شماره ۶۴، صفحات ۲۸۶ تا ۲۹۵.
- سیاسی، علی اکبر. (۱۳۳۸) «آزادی فرهنگ و بیان حقیقت»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۱، سال هفتم.
- طیرانی، بهروز (۱۳۷۶). اسناد احزاب سیاسی ایران (۱۳۲۰-۱۳۳۰ ش) ۲ جلد. تهران، سازمان اسناد ملی ایران.
- عاقلی، باقر (۱۳۸۷). روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. ۲ جلد. نشر نامک. تهران.
- میشل، توماس (۱۳۷۷). کلام مسیحی، ترجمه ی حسن توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم.

یارشاطر، احسان. (۱۳۶۷) «یادداشت ۵ (گزارش یک زندگی)»، مجله ایران نامه، شماره ۲۵، صفحات ۴۲ تا ۶۲.

یغما (نشریه). (۱۳۲۷) «اخبار»، مجله یغما، شماره ۲، صفحات ۹۰ تا ۹۶.

Derrida, Jacques (1993), *Specters of Marx, The State of the Debt, the Work of Mourning and the New International*, trans. Peggy Kamuf (New York and London: Routledge).

Gadamer, Hans-Georg (1992). "The Idea of the University, Yesterday, Today, Tomorrow," in Dieter Misgeld and Graeme Nicholson, eds., *Hans-Georg Gadamer on Education, Poetry, and History: Applied Hermeneutics*. SUNY Press.

Gottman, John. (1995) *Why Marriages Succeed Or Fail*. Simon and Schuster.

Heidegger, Martin. (1993) "The Question Concerning Technology." *In Basic Writings: from Being and Time (1927) to the Task of Thinking (1964)*. Edited by David Farrell Krell. New York: Harper Collins Publishers.

Jaspers, Karl (1959). *The Idea of the University: An Existentialist Argument for an Institution Concerned with Freedom*. trans. H. A. T. Reiche and H. F. Vanderschmidt, Boston: Beacon Press.

Pelikan, J. (1992). *The idea of the university: A reexamination*. Yale University Press.